

نادر

داستان

شهر بانو

تألیف

رحیم زاده صفوی

جلد نخست

قیمت : چهار قران

تاریخ انتشار : فروردین ۱۳۱۰

Chehr-Banou

Roman Historique

par:

Rehimzadeh Safavi

Editeur ■ **Jeffer Ittehadie** Lalezar Téhéran

P. 1076

سیاس خدای نوابخش را که با همه دشوارها و باگرانی توانگری
کاغذ که برستی اندیشه آراست ما توانستیم نخستین بخش از داستانهای
خود را چاپ کرده به دست رس خواستاران پرشور و سخن سنج به
گذاریم - اینک بخش دوم رسوم زیر چاپ است و بیایم به خوانندگان
گرامی خواهد رسید.

چیزی که در انجام این نامه شایسته باد آوری میباشد اینست
که باگرانی شگفت انگیز کاغذ و چاپ کوشش ما همواره بر این بوده
داستانها ارزان افند تا خواندن آن همگان را بهره گردد و خوشبختانه
اکنون به آرزوی خود رسیدیم زیرا چنانچه می بینید این نامه با
همه بزرگی تنها در بهای ۴ قران بفروش میرسد و امیدواریم بخش
های دیگر را نیز که بیایم خواهیم پراگند به همین ارزانی بها نهاد ما به
خشنودی خوانندگان را فراهم آوریم که خرسندی خودمانیز درآست

یاد شود و این خود موجب آن باشد که درخانه هر فصلی چند ضمیمه‌هایی
و نیز ما هم بنا بر عهده مطلقین این روزه برای خواننده گان داستان شستگی
بخش بود .

بنا بر این استادی را که مطالب تاریخی کتاب از آنها اقتباس شده
در ذیل همین مقدمه یاد می کنیم .

اسناد چترالیائی ، - استغری ، ابن خرداد به ، مسودی ، یاقوت
حدوی ، ابن بطوطه ، سیاحتنامه ناصر خسرو علوی ، استاد LeS trange
در کتاب اراضی خلافت شرقی

استاد تاریخی - طبری ، ابن اثیر ، مسودی ، تولدک آلمانی قنوج -
البلدان بلد ذری ، شاهنامه قزوینی ، مجموعه متون پهلوی آثارالباقیه تألیف بیرونی

کتاب Saint martin از Bas l'empire

تاریخ صنایع ایران تألیف A. Gauet

تجارت و صهریسمائی قدهادر افیانوس هند تألیف v. william

امیراتوری یزاس تألیف Frost



کلید داستان

باید یاد آورییم که مقصود مؤلف از توضیحاتی که ذیلاً میدهد نوشتن جغرافیا یا فرهنگ نیست زیرا اضافه یک مقصود عالمی بر این داستان طبعا صورت کمالت خوانندگان خواهد شد - در اینجا مقصود آنست که از یکجمله شهرها و آبادیهای که هنگام حمله عرب در سر زمین بین النهرین موجود بوده و مؤلف در طی داستان معارفات ناچار اسی از آنها برده است مجلا توضیحی بدهد - زیرا اکثر این ولایات را مورخین اسلامی با نامهای عربی یاد کرده اند و ما در این داستان نام فارسی آنها را آورده ایم و علاوه چوت امروزه از آن آبادانیها اثری بجا نمانده و در کتاب جغرافیای کنونی نشانی از آنها نیست دانستن موقع و مکان آن بلاد ما را برای خوانندگان این داستان دشوار میشود و توضیح ما از نامونشاست و محل آنها سزاوار بود - بنابر این مقدمه گوئیم :

بین النهرین به دو قسمت میشود یکی بین النهرین شمالی که اعراب آنرا جریه نامیده اند و قبل از اسلام دشت (اغور) نام داشته و حدود آن از سمت شمال به ولایت ارزنة الروم و سرچشمه های رود ارس می رسیده و از شمال شرقی و شرق به ولایت وان و کردستان شمالی که تابعه آنستونی از بیلغ مکرری باشد تا شهر زور و از شمال غربی به ولایت مرهش و ارمغان شهر و از غرب به حدود یرشام متصل بوده که هم اکنون کاروان ساری از آنجا میگذرد و اما حد جنوبی جزیره را آبسین خطی نرس کشیم که از ولایت تکریت و ساحل دجله تا ناحیه کوه در کنار فرات امتداد یافته باشد - در عهدیکه مسلمانان به جزیره حمله آوردند ایالت مزبور

چنین ایران و روم مقسم و سرحد ایران و روم شهر نصیبین بود - یعنی
بر ما لازم است که شهر های مهم ایران را از ولایت نصیبین رو بجنوب
علم پریم -

متصرفات ایران از کنار دجله در شمال شرقی نصیبین رو بجنوب امتداد
داشت و در غرب نصیبین از سرچشمه رودی موسوم به (خابور بزرگ)
یعنی از شهر رأس‌العین رو بجنوب بوده و اما در سکنار فرات
از شمال ولایت (سکین) رو بجنوب در غرب ایران بوده و ایرانیان در عهد
ساسانیان رود فرات را همه جا سرحد طبیعی خاک نشود میسر هم جز هنگام
چنگ به غرب آن رود دست اندازی نیکرده اند . رود دجله را ایرانیان
(اروم - یا - دیلا) رومی نامیده و شعبه های متعدد ازونه رود و فرات قلهای
حد آگانه داشت ه پادی از آن خواصم کرد .

در خاک جزیره ولایات مشهور ایران یکی (اردادشیر) بود که
اهراب موصل نامیده و هم اکنون بحای خود باقی است - شهر اردادشیر
کنار دجله و مقابل خرابه های نیوا واقع است که پایتخت دولت آشور بوده
است . از موصل رو جنوب تا تکریت دورود مشهور (کلان زاب) و
(خرد زاب) دجله میریزد و در فاصله بین موصل و تکریت شهر های برتله
کرملس - سن - نوکرد واقع بوده و اهراب نوکرد را ترجمه کرده (حدیث)
خوانده اند . قدری دورتر از شمال شرقی موصل رو بجنوب شهر های ملاحظه
شود از آن : فیلیور ، بازیگان شاهی بوده بازیگان شاهی را اهراب (جوازیح الملک)
خوانده اند . سدیلی مشرق موصل شهر مشهور (ازیل) بوده که میدان
چنگ دارا و اسکندر مقدونی واقع شد . حدود ولایت جزیره از سمت دجله
در شهر سن تمام میشود و لفظ سن ترجمه عربی دندان است - و اما متصرفات
ایران در جزیره از سرچشمه خابور که اهراب آنرا رأس‌العین خوانده اند

رو جنوب شهر باج بند که اعراب (باجدا) گفته اند و شهر (باجروان) و (خانگه) بوده است - رود شاپور چون مسافری رو جنوب آمد دوشنبه میشود یک شب به فرات میریزد و شعبه دیگر سمت مشرق پیچیده به دجله میرسد و این شعبه را رود سر سر می نامند که شهر سنجان و شهر العضر کنار آن واقع بوده و داسان شاپور را دختر امیر العضر در نواریخ مشهور است .
و اما ناحیه عراق که ایرانیان آنرا گورستان می نامند و در ایران در بار عهد ساسانیان آنچرا (دلایرانشهر) یعنی قلب مملکت ایران لقبی می دادند چنانکه نوشته ام سرحدش در شمال نگریت از جزیره جدا میشد و مقابل نگریت در کنار فرات شهر (بوکرد) بود که اعراب آنرا بز حدیث خوانند و این حدیث فرات نهر از حدیث دجله است که در بالا یاد شد . پس از سمت دجله شهر نگریت و از سمت فرات شهر بوکرد ابتدای خاک عراق بود و اعراب عراق را سواد بز خوانند اند .

ناحیه سوستان یعنی عراق در عهد ساسانیان از آبادترین ممالک جهان محسوب میشد و زمین های آن که همان دورود بزرگ دجله و فرات محسوب بوده از بسیاری تره های بزرگ و سوپارهای خردتر بدیده بنامه مشبک می سوده و سرتاسر آن را از شمال با جنوب جلستانها و مزارع بیل و نی شکر و غلات و باغهای زیتون و مرکبات پوشانیده بوده بطوری که حدود یک آبادی از آبادی دیگر سهولت مشخص نمیشد است و این آبادانی و عمران تا اواسط خلافت بنی عباس کم و بیش باقی بوده و بعد از آن رو به نزول نهاد و لیکن با هجوم منول یکباره نابود گردیده است چنانکه امروزه بجز وادها و صحاری لبریز و انزال و ویرانه های چندشین اثری برجایست - تذکر این نکته شاید مفید باشد که طاعت حقیقی ویرانی علاوه بر قتل عام ها و آذین و ظلم و ستم غولان و ترکان تاهی ترعه ها و سوپارهایی بوده که از فرات و دجله کشیده بودند - این ترعه ها با سرپرستی دولت های وقت همواره لای

رودی و تغلیف میشده و از عهد منول به پشم نمرجاً گرولای گزیده و کهنه
و بالتجبه مردم پرآکنده شده اند .

از رود فرات چندین ترعه بزرگ و قابل کشتی رانی بدجله کشیده بودند
که هم ولایات کنار دجله را بغرات مربوط میساخت و هم اراضی بیابان چین
خورود را مشروب و مزروع میگرفتند ، علاوه بر آن چه از دجله و چه
از فرات ترعه های بزرگ جدا شده بود که پس از طی مسافتی در داخل
اراضی و مشروب ساختن زمین های خشک باز به رودی که مادر اصلی آن
بود ملحق میگشت مانند رود نهروان که از نزدیک تکریت از دجله جدا شده
و بعد از آنکه چندین رودخانه هم از کوهستان کردستان در آن میریخت و
تمام نواحی شرقی مداین را سیراب میکرد در صد میلی جنوب پایتخت باز
بدجله میریخت .

ناحیه سورستان با عراق در عهد اشکانیان مسکن چندین ژانده مختلف
بود عبارت از ایرانیان که منبر غالب بودند و یونانیان که از عهد اسکندر
به آن ناحیه عبرت کرده بودند و طوایف آرامی که از نواحی سوریه به عراق
آمده بودند و چند طایفه از اعراب مانند (بکرین وائل) و (ریبه) و
(مضر) که غالباً در حدود صحلی جزیره و عراق سکنی گرفت بودند و
اعراب حد از فتوحات اسلامی بنا بر تعصب قومی ممالک و سبیه و آبادان
بن النهرین را تمام آن طوایف بیابانگرد نامیدند چنانکه موصل و نواحی آرا
(دیار ریبه) خواندند و ولایت رقه (با رای معتوج و قلف مشدد) را
در سواحل فرات (دیار مضر) نام دادند و حدود شمالی جزیره را که
ولایت (آمد) باشد به (دیار بکر) موسوم گردانیدند که هنوز مشهور است
گوئی اعراب فاتح ، این گونه اسم گذاری میخواستند به نسل های آینده
معلوم دارند که ولایات مزبور قبل از اسلام ملک موروثی اعراب
بوده آبادانی آن از ایشان است ، بالجه در عهد اشکانیان علاوه بر طوایف

جزیره چکه شهر کوچک یهودی نشین در بین‌النهرین بود و بنابراین عمومی
 لشکریان مریک از اقوام مذکور در امور داخلی خویش استقلال داشتند ولی
 سیاست خارجی با همتای ایران بود و آنها هر ساله مبلغی براجت هتگام
 بصورت جنگ خراجی با سپاه خود به اردوی ایران می‌پیوستند. اما از
 ظهور سلطنت ساسانیان ملکه ایران صلاح خود را در استقرار اصول مرکزیت
 حالت و بنا بر این از اقوام و طوایف و ایالات مختلف استقلال داخلی
 سلب شد و در بین‌النهرین از حکومت نیمه مستقل یک حکومت کوچک‌تری
 موجود بود بنام (المصر) که عهد شاپور بزرگ ساقط گشت و از بلاد
 یونانی هم اثری نماند و حتی اساسی بلاد و نواحی آن قاطب بنا بر سیاست
 ملی و صیقلی که در آلمان ایرانی‌ها دستور خود ساخته بودند عموماً بطور
 تبدیل یافت. چنانچه مابین نام‌هایی که ذیلاً شرح مبدعیم ملاحظه میشود از
 الفاظ یونانی و رومی اثری در میان نیست و لفظ بعضی تصبات و آلمانی‌های
 نبطی نشین با اساسی آرامی خود برقرار مانده و چون بطنی‌ها انواع صداقت
 پیشه ایران بوده اند و مطابق شواهدی که از تواریخ رومی در دست‌است
 همه جا با سرافرازی خود را به عنوان ایرانی معرفی مینموده و در خدمات
 وطنی بی‌پاک بوده اند دولت شامستانی ایران هرگز رعایتی را در حق آنان
 مبطل میداشت و غالباً آنان را در کارهای کشوری شرکت میدادند است.
 اساسی آرامی بلاد غالباً از ترکیب کلمه و از حرف (آ) که در آخر آن
 است شناخته میشود مانند (سامرا) و (تامرا) و غیره. دولت ساسانی از
 ولایات آرامی نشین نطق ولایت (حیرا) یا بقول اعراب (العیراء) را
 بحال استقلال بلیکلارد که سلطنت آن با (آلمندر) بود و آل مندر فی‌القیة
 خود ایران را بر طوایف نبطی و عشاری در سواحل غربی فرات تاجید و
 پر علم استوار میداشتند و از عهد انوشیروان دلاگر که ولایت سن به تصرف
 ایران پیوسته در واقع نامی همه جزیره عربستان یا بوسیله مرزبانان ایرانی

پس و ا بوسله حادان آن مصر که شاهان حربه بودند بهت بود ایران هزار
گرم بصری از بادسان حربه سب به شهشاهان ساسانی عنوان له کی و
ذاتی نباشد از آنجا حکما بهرام گور و حادان که مری وی و دو کوششی
که رای سب هرام و ارج و حوروی مدخل داس و ای مصر (حورنگ)
که اه اب حوروی می خوانند و عرب در و ارج بهور است و رکنا که در
اوج ساسانیان سب داده اند ساد و روس باشد که راندهای حادان آن مصر
که حادان صدی و صدی ای ان وند از اساهان برك حورو و رورشاز
می آمد و را حور و مودد و مهران در حادان حادان و حوروی و حورنگی
هراب است در سب صدی سب و در سب غابله و دادو دهنس و
انهاب و احب آن سب و مریج و رگان حرب و اهدامی که برای
انسانان اعراب و سب مطرب در سب سبانی حال آه و دادان آنها
حدهب ان مدل می آورده از هر چه رای ام برای سب و اهدا الوصف
داس و می آن حادان در حارب و به جمع آمده اعراب و و چنانکه
ارج گواهی و بعد مورت حوادتی گد و اعراب و حادی در دوره رانگی خود رو بر
گس آداند در سب که حادی و حادی و حورب اسلامی سب سب
در عهد سب و اهدا سورسان به دو آمده (اسان) حسی ولاب
سب سب و اسان حور در حارسی معمول است مانند کردمان و حورسان
حربه هراب و سامل حادی (سول) حادی ملوک بود و اه اب سولک
را (طسوج) خوانند

از سب سب حادی از بردگی کرب در کاز سب

۱ - اسان (رگان حورو) که شامل طرفین بهروان میشد
و رود بهروان را در سمت های شمالی (ایران دستگرد) می نامیدند
ان اسان شامل سولک (حورو شاد هرمر) و سولک ملن و سب

تسوك هروان بالا، هروان ميانه، هروان پائين و جرجريه، باغريه، اسكاف و (باكوسيا) ميشد.

۲ - استان (شاد هرمز) كه اطراف تيسفون را شامل ميشود

هفت تسوك داشت عبارت از: رود بوع، كلواذه، رود دين، تيسفون، كهنه، رادان بالا و رادان پائين و دو تسوك ديگر و تيسفون كهنه را اعراب مدين العتيقه ناميده اند و شرح آن خواهد آمد.

۳ - استان (شاد غباد) شامل هشت تسوك عبارت از: جلولا

بند بيگان، براز رود، دستگرد و ۴ تسوك ديگر. دستگرد همان است كه اعراب (دسكره) خوانده اند. استان شاد غباد سر راه تيسفون به كرمانشاه واقع بوده است.

۴ - استان (شاد فيروز) معني جلوان كه گويان فارسي آن هوران

بوده شامل پنج تسوك عبارت از (تاغرا يا راى مشدد مثل تاغرا) و خان بيگان كه امروزه (خانقين) ميناهيم و ۵ تسوك ديگر

۵ - در جنوب مدين در كنار دجله استان شاد شاپور كه

ميان رودان خوانده اند و موقع آن در نقاطى بوده است كه شهر كسكر مشمول آن استان ميشده و عهد بنى اميه شهر واسط را مسلمانان در آن استان بنا نهادند بن معني كه شهري را كه بنام ميان رودان موسوم بود توسعه بخشيده واسط خواندند و از اين شهر به سه بلد عمده كه بهمندشير و اهواز و تيسفون باشد راه يكسان بود.

۶ - استان (شاد بهمن) كه در جنوب عراق كنار بهمن اردشير

که بهمنشیر میخوانند واقع بود و بهمنشیر را امروزه شط العرب هم خوانند و اسم بهمنشیر به ترعه دیگری اطلاق شده که از کارون به دریا میرود در داخله خوزستان. و اما در آزمان بهمنشیر به شط العرب گفته میشود و نیز شهر ابله (با الف و بای مضموم و لام مفتوح مشدد) را بنابر بهمنشیر میخوانند. استان شاد بهمن شامل ۴ سوک بود در ابله و اطراف آن که از آجمله سوک (ميسان) و سوک (حسرت ميسان) بود. در واقع استان شاد بهمن ناحیه کنول و ولایت جهره است.

۷ - استان (فیروز شاپور) در کنار فرات از سمت شمال مرکز آن شهر فیروز شاپور بود که آنرا (ابار) هم خوانده اند زیرا ابار غله سیاه ابران در آن شهر بوده است. استان فیروز شاپور شامل سوک ابار، مسکین، قطرا بل و بادوریه میشود. تذکر این نکته لازم است که در جمله فیروز شاپور کلمه فیروز اسم نیست و بمعنای نصرت و فیروزی باید گرفته شود.

۸ - استان (اردشیر یا پکان) شامل سواحل فرات تا دجله بطوریکه شهر (به اردشیر) در بروی تیسفون در کنار دجله جزء اردشیر یا پکان محسوب میشود

۹ - استان (به زیو ماسیان) شامل دو کناره ترعه های زاب بالا، زاب میانه، زاب پائین که از فرات بدجله میرفت. این ترعه ها را نباید با رود زاب بزرگ که از جبال کردستان سرزمین دجله میریزد اشتباه کنیم

۱۰ - استان (به بغداد بالا) شامل تسوك بابل و ناحیه فلوچه و عين التمر در غربی فرات و دو تسوك دیگر

۱۱ - استان (به بغداد میانه) شامل سواحل ترعه بسات که از فرات بسمت دجله میرفت و نواحی رود سوران که نظیر بسات بود بعلاوة تسوك (بریسما) و تسوك (باروسما) و رود شاهی که بطی هانهر ملکا مینامیدند.

۱۲ - استان (به بغداد پائین) شامل کنارهای فرات در قسمت های جنوبی آن.

و اما حالت دو رود فرات و دجله و ترعه های قابل کشتی رانی که میان این دو رود کشیده بودند بقرار ذیل بود:

نهر فرات در جنوب شهر کوفه دو قسمت میشد. قسمت غربی که بعد از فتح اسلام شهر کوفه را در کنار آن ساختند و در قرن سوم و چهارم هجری شعبه عمده فرات شناخته میشد رو بجنوب شرقی از نزدیک حیره گذشته به مرداب میریخت. این مرداب که رود دجله نیز وارد آن میشد نیز از بود و بهمت پادشاهان ایران در طول آن بوسیله قطع نی چندین ترعه کشیده بودند و در کنار هر ترعه بفاصله های میندی ایستگاهها ساخته بودند و مستغظین گماشته بودند که ترعه ها را صاف نگاه دارند تا برای کشتی ها مورت زحمت نشود و نیز جهازات را در آمد و رفت را امنائی کنند تا به گردابهای متعددی که در مرداب بود و چهار نیابند. آب فرات و دجله در این مرداب از معاری تحت الارضی

و زیر نیز از گذشته دوباره در بستره به متشیر که شط العرب باشد آشکار میگشت . و قسمت شرقی فرات موسوم بود به رود سوران و امروزه بستره عمده فرات همانست - رود سوران همیتکه از بابل میگذشت دوشعبه میشد قسمت شرقی را بنام شهنشاہ نرسی (نرسی رود) مینامیدند که به شهر بسات میرفت و در آن شهر بنام رود بسات موسوم و به مرداب میریخت و قسمت غربی از ناحیه (بریما) و (باروسما) گذشته به مرداب میرسید .

از فرات بدجله چندین ترعه برای آبیاری اراضی و کشتی دانی کشیده شده بود یکی از آنهاز آن نزدیک تبسقون بدجله متصل میشد - دیگری نهر چرچر که اعراب (حارصر) خواندند و این نهر بمبازا آبیاری نواحی بادریه و زابلان از شهر موسوم به چرچر گذشته روبروی قصر سلطنتی مشهور به (سفید کاخ) با قصر ابیش آن در تبسقون کهنه واقع بود بدجله می پیوست - سوم نهر ملکا یا رود شاهی که سه فرسخ یا گین تر از چرچر از فرات جدا گشته در جنوب پایتخت بدجله میرسید - چهارم رود کونه که در جنوب نهر ملکا فرات را بدجله متصل میکرد ضمنا باید دانست که هر يك از این چهار ترعه بنهرها و جویبارهای کوچکتری تقسیم میشد و نماخ خاکهای عراق را مشروب میساخت ، و اما رود دجله تقسیمات عمده ای نداشت .

فوقاً تقسیمات اداری عراق را بیان نمودیم و از حالت رودخانه ها يك شمة مختصر گفته ایم و اکنون بطور اجمال از مهم ترین شهرهای

این ناحیه یاد میکنیم.

از سمت شمال دجله جایی که خاک عراق از جزیره جدا میشود.
 اول شهر تکریت که مسکن ایرانیان - بعضی پیروان مذهب نستوری بود
 سپس شهر سامرا که بعدها زمان بنی عباس چندی پایتخت خلافت شد
 و شهر قادسیه که قادسیه دجله مینامند تا از قادسیه فرات که جنگ ایران
 و عرب اتفاق افتاد مشخص باشد و بعد از آن شهر های کوچک (حراب) و
 (اکبراب) مسکن بطلی های مسیحی - دره کنار ترعه نهر روان که زیر
 تکریت از دجله جدا میشود شهر های (باکوبا) و (باجسرا) کنار پل
 خسروی و شهر شادروان کنار شادروانی که بر نهر روان بسنه بودند و شهر
 نهر روان و شهر ابرتا و شهر امکاف و شهر کبابول نزدیک محلی که نهر روان
 بدجله بر میگشت - در نواحی شرقی دجله شهر هائی که از کنار دجله
 دورتر افتاده از رودخانه های کردستان مشروب میشد عبارت بود از
 جلولا، کانخ شیرین، باقصر شیرین، خان نیگان که خانقین است و شهر
 بزرگ حلوان (هوران - با - هوربان) و در جنوب دجله شهر دستگرد
 که دستگره باشد و نزدیک سرحد پشتکوه شهر (بند نیگان) و بیات و
 تیب واقع بود و علاوه بر اینها بلاد و قصبات بسیاری بوده که در اینجا
 مورد تذکار ندارد - شهر های کنار دجله را که در شمالی پایتخت بوده
 قبلا شمر دیم و اکنون از پایتخت روبرو جنوب میرویم.

شهر تیسفون یا کتیسفون که مورخین اسلام بنا بقاعده زبان عرب
 پای آنرا بر زمین مقدم داشته تیسفون یا طیسفون ضبط کرده اند و بعدجا

مداین خوانده اند که جمیع مدینه باشد یعنی شهرها - این شهر مدینه اشکانیان نخست اردو گاه نظامی بود و بعدها پایتخت زمستانی شد و روی شهر سلوسی واقع بود که مرکز مهاجرین یونانی و در کنار غریب دجله واقع بود - در دوره ساسانیان شهر سلوس یا سلوکی یا سلوژد ضمن جنگ های روم ویران شده بود و شهر نوی بنام (هاردشیر) بر آن ویرانه بنا نهادند که اعراب (بردسیر) خواندند و اما تیسفون عبارت بود از کهنه شهر که اعراب مداین العتیق خواندند و سفید کلخ یا شهر ابیض که از زیباترین عمارت سلطنتی بوده و حالا اثری از آن برجها نمائده در کهنه شهر بوده است - يك ميل جنوبي کهنه شهر شهر (اصبانپر) بوده که طاق کسرا که هنوز اثرش باقی است در آنجا واقع بوده است در جنوب شرقی اسبانپر شهر (به از آندیو خسرو) یعنی آتناککبه بهتر خسرو بنیاد شده بوده و این شهر را خسرو انوشیروان در سال ۵۴۰ بنا نهاد و اسرای اشاکیه را که از شام آورده بود آنجا سکنی داد و زیبایی آن مشهور است - اعراب آنرا رومیه میخواندند - در ساحل غربی دجله يك ميلي جنوبي به اردشیر شهر ساباط بود که (بلاش آباد) باشد و جنوبی ساباط شهر زربیران و بلوک زربیران واقع بود و شمال غربی به اردشیر شهر چرچر (عیرصر) بود کنار نهر سرصر و بلوک اطراف تیسفون موسوم به (رادان) بود - مجموع شهرها و آبادیها چون بهمديگر اتصال داشت جزء پایتخت پنداشته میشد و اعراب همه را مداین خواندند .

در جنوب مداین کنار دجله شهر فراه بافرشته و شهر سبب
 و شهر سیاهیه که اعراب سافیه خوانند و شهر کرکر (چرجریه) و
 شهر نعمانیه که از ابواب جمعی پادشاهان حیره بود و شهر مادریه و شهر
 سیوس و میانه که اعراب واسط خوانند و شهر بادبین و ریزابه که اعراب
 رسافه خوانند و شهران و شهر فرود و دبر و بعضی شهرهای خردتر
 دیگر بود. تا آنجا که دجله وارد مرداب میشد - گرد آگرد مرداب
 آبادیها بسیار بود و از جایی که آب مرداب به بستره بهمنشیر یعنی
 شط العرب وارد میشد نخست شهر (کوره) و بعد از آن بندر مشهور
 بهمنشیر یعنی (ابله - باالف وبای مضموم و لام مفتوح مشدد) واقع
 بود که بعد از فتح مسلمانان بصره را در شمال غربی آن ساختند -
 بندر ابله مرکز تجارت چین و هندوستان بود - بعد از شهر ابله بند
 بیان بوده که امروزه اسم (بوئیان) و (بی بیان) از آن اقاوندان
 است در مصب شط کنار دریا شهر آبادان بوده و در آبادان مناره دریائی
 ساخته بودند که شب ملاحان را راهنما باشد و آن مناره بعد اسلام
 هم تا قبل از منول همواره تعمیر و تجدید میشد چنانکه ۱- خسرو
 در سیاحتنامه خود آنرا وصف نموده است - شهر آبادان ۳- آن در
 ساحل دریا بوده ولی اکنون چنین نیست زیرا بر طبق ۴- آن که
 کرده اند بعزت رسوب لای و لجن شط سالی ۷۲ یا خشکی زیاد می شود
 پس هر قرن یک میل و نیم آب عقب میکشد .
 مقابل شط العرب یعنی بهمنشیر قدیم شط بهمنشیر جدید بود که

در شهر مهم آن اهواز و محوره هر از سان قتلحیر موجود بود و لیکن
نام فارسی محوره نام محوره را بیافشیم- در قرن چهارم اسلامی دایم محوره و
شط العرب در عهه کوچکی نادگار ساسانیان بود ولی و مرانه گردیده قاتل
گشتی زانی بوسه لهذا چهارات از شط کاروان به حلیح فارس می آمدند،
و از آنجا باریه شط العرب وارد میشدند ولیکن عبدالنوله دینلمی بر عهه
و برانه را با مصارف مسداز و سمت بحشده محوره را بطوریکه امروزه
هست با شط العرب بوط مساحت

در دمار هرات شهرهای ایران از سمت شمال عذاب بوده است
از شهر فردا آبه ، الوسه ، بوسه ، هنت ، ری ، میروور شاپور با اسار
حیره بردیک کوفه و عده ساری از بلاد و دهات آادان که مورد ننگار مداود



دیباچه سابق

مدتها بود میخواستم نتیجه سالها زحمت و سعی خودم را در تاریخ ایران
منظر هوطنام رسانم . اسباب مختلفی مرا ترغیب کرد که تاریخ خود را بیاس
قصه ییوشانم تا خواننده با رغبت و لذتی آنرا بخواند و متعود من که نشروتنظیم
نکات تاریخی است صورت گرفته باشد .
این سلسله داستانهای که میگذارم از آخر عهد ساسانیان آغاز شده و به
عصر حاضر انجام می پذیرد . — یکی از مهم ترین امتیازات این تألیف آن است
که هر چند تاریخ را بیاس قصه (رمان) در آوردم ولیکن مطالب مهمه و زینت
اصفی و تقریبا تمام یکباره آن تاریخ است و حیثیتم با سرافرازی ادعا نمایم که
تا بحال هیچ تاریخی بران فارسی نمونه نداشته است که تا این اندازه وافر از
اسناد و روایات مغرب و مشرق اقتباس کرده باشد چه آنچه را که بزرگان
غن تاریخ در باره حوادث و اوضاع چهارده قرن گذشته ایران نگاهته اند تا
آنجا که من در کاشانه های ایران و اروپا دیده ام سرجمع ساخته و با کتاب
فصلی و بحث و تبیین خویش در این سلسله از داستانها گنجانیده ام . . .
علم تاریخ تا امروز از حیث اهمیت در ردیف شریفترین علوم دنیا قرار گرفته و همین
دلیل است که بزرگان اروپا یک حرف و یک کلمه را از هیچکس نسبت به تاریخ
نمی پذیرند مگر آنکه مستند به تاریخ باشد و تاریخ را مؤلفات نویسندگان ، آثار
روی زمین ، آثار زیر زمین و روایات و غیره تشکیل میدهد و برای قبول هر
نکته تاریخی قواعد و قوانینی وجود دارد و بلاشک چوت دنیای امروزه مطلب
من در آوردی و بدون سند را رد می کنند . من هم از استادان این بیروی
کرده هر نکته تاریخی را که نوشته ام اسناد آنرا نیز در خانه فصل متذکر شده ام
اهل فن میدانند که در نگاشتن یک قصه آنگاه با اسناد کاری سهل نیست و لکن من
قبول زحمت را بدو سبب بر خویشم مباد مگردم یکی ترویج اصول جدید

تاریخ نویسی — دیگر تعلیم حقایق تاریخی بنوعی که واقعاً موجودند باشد —
 بلکه دیگری که در این کتاب مراعات شده این است که خراج پهلوان یا هروس
 داستان ایرانی تازاد است گفتگوی وی تماماً زبان فارسی سره و طاری از لغات
 اجنبی نگارش یافته است . امیدوارم موقوفات گرمی خاصه اهل فضل و هنر
 این اثر ناچیز را با نظر تشویق نگرند و اثر عیب و نقصی در آن بینند یا اصلاح
 و تکمیلش بکوشند و از انصورش نگارنده را مطلع سازند

طهران - اردیبهشت ماه ۱۳۰۰ - ۱۳۱۴

رحیم زاده صفوی

بخش نخستین — ماه آفرین

بند اول جنگ در دربار سامانیان

کنار دجله مردم هفت شهر (مدائن) و مرکز آنها تیسفون
 بخواب خوش اندر بودند . هنوز آفتاب از پشت جبال کردستان رخ
 ننموده بود و تازه سرود آتشکده را در پیشواز مقدم خورشید آغاز کرده
 بودند . (به دینان) با ایمان اینک میان رختخواب ها جنبیده خود
 را برای شنش و ورود سبکگامی مهیا میساختند . بسا مردمی هم
 بودند که از همجواری آتشکده خوبستن را بدبخت پنداشته ' سرود
 سحری را دشمن آسایش خود شمرده زیر لب نندند کرده از این پهاو
 به آن پهلو غلطیده به دکانداری مؤذنان نفرین میفرستادند

هیچ کس نیست احوال مردم مدائن را در آن عهد نگاشته باشد
 و از نفوت عظیمی که مخلوق و خوی ایرانیان در طول یک قرن فقط راه
 یافته بود شمه نگفته باشد . کی میتواند باور نماید که در یک کشور
 پهناور ' کشوری که یگانه شهنشاهی صاحب اقتدار دنیا بشمار میآمد ،
 سه قلب ' سه روح متحد و یگانه پیدا نمیشد !

هو اندر بجای روشن و جنب و جوش مردم زیاده بکشت در سر
در ب قصر پادشاهی مطریان حاضر شده تبار کویان (بیره گران) دوال را در
کف گرفته حکمی انتظار زیارت طلعت خورشید را میکشیدند تا به آن
خداوند بوریاش و بر رواننده هستی ما سلام دهند - بوازنده بی بهکارش
می گفت :

دیشب زلم خوانی شکفت دیده و چون بیدار شد مرا گفت همی
نرم که کوس فردا را بنام خداوندگار مانگونی و از آنچه روی خواهد
داد بسی اندیشناکم چه در خواب گروه بزرگی از اهریمنان را در باقم
که با تیغ آخته رو بخورشید پاک ناخته چنان او را از هر سو بهم
در پیچیدند که دیگر پرتوش بروی زمین نرسید و چهار ا تاریکی هراس
انگیزی فرا گرفت - آیا او رمزد یکتا باز چه بریشانی ما نوشته باشد ؟
مخاطب نوزن که بر بلی در دست داشت با چهره گرفته و بیمناسکی
جواب داد :

- مؤبدان نیز بدیستان سخنانی میسرایند و من خود از فرخ
مؤبد شنیدم که پادشاهی ابرائیان دیگر با انجام رسیده اهریمن به کار
گریبان ما را بچنگ آورده است !

نوزن پرسید : مگر فرخ مؤبد از زبان آتش پاک سخنی شنیده است ؟
رفیقش گفت آری و گذشته از آن او پیوسته از روی نوشته های
پیشین بمانند میدهد هم او میفرمود که شست ساسان از پرتو (۱) از دی

۱ (۱) مؤبدان از آتش داوری خواسته به طلبه خود از روی علامات مخصوص
حقیقت اسوال واقف میشدند .

پرسیده بود که کدام روز، کار فرزندان من دشوار گردد و اهرمن متمکار
 بلز از توران (۲) و مرز های بیگانه بیاید که کشور ایران را ویران کند ؟
 بیاسخ شتید: آنروز که مردم بر پادشاهان خود کستانخ شوند و
 یگانگی از میان برخاسته دورویی جای آن گیرد - پس قرخ مؤید گفت
 از آن هنگام که خون خسرو بزرگ هر مرز و خسرو نازین پرویز را بر خاک
 ریختیم سرنوشت بهی و فرخندگی مرز و بوم ایران را بدوود کرد - تیره
 زنها در این گفتگو بودند که تا گمان غلغله عظیمی از جانب غربی شهر
 برخاست و نوای کوس و آکرتای سپاهیان از دور بگوش میرسید که
 نزدیک میشدند و از بالای طاق آنها بخوبی میدیدند که روی بل را ابوه
 جماعت سیاه آده است -

چندین جسر روی دجله واقع بود که شهر تیسفون را بشهر (به
 اردشیر) متصل می ساخت و دورتای آنها از همه بزرگتر بود
 - بل نخستین از عهد اشکانیان مانده و دومی را شاپور ذوالاکتاف
 ساخته بود تا یکی مخصوص آیندگان و دیگری مخصوص روندگان بوده
 اسباب زحمت عابرین نگردد اما نوازندگان با کمال تعجب میدیدند که
 هر دو پل را آیندگان گرفته اند و مردم در محلات کنار دجله بهم ریخته
 فریاد وحشت و دهشت و همهمه فراریان و تاخت و ناز سواران کم کم
 بهر آثر شهر میرسید - از این سمت دیده بانان قصر سلطنت که گویا در
 عومش دیده بانی تا این دم بخواب خوش اندر بودند دیوانه وار روی

(۲) تور - و توران در فارسی مرادف است با هم در عربی و بربر در یونانی
 و رومی و به معنی بیگانه و نا اصل است .

برجها دریده شیور میکشیدند و در صحن بزرگ قصر تك و تازی پدید
آمدو فرمانده سواران با شمشیر آخته ناین های خود را فرمان میداد و دسته
دسته سواره و پیاده بسمت در بزرگ میشناختند و در همان حال فوجی
از سواران که بدون هیچ تصمیم و ترتیبی اسب میتاختند وارد میدان
وسعی شدند که بدر بزرگ قصر منتهی میشد و از حالت پریشانی آنها
معلوم بود که فراری هستند این دسته سوار همیشه وارد قصر شدند
قدری آرام گرفتند و فرمانده آنها با فرمانده سوارمیکه داخل ارك بود
روی اسب ملاقات و بعد از چند کلمه که در میان رد و بدل شد آواز
فرمانده داخلی بگوش رسید که درگاه بزرگ کهندز را به بتدید ا
این درگاه و میدان داخلی و عمارت اطراف آن قسمتی از قصر پادشاهی بود
که جایگاه سپاه و افواج خاصه و سرهنگان آنها بود و برج و بارو و
استحکامات متینی داشت زیرا بایستی سیر بلا و مدافع تمام عمارات پادشاهی
باشد این بناها با اصطلاح آنروز موسوم به (کهن دژ) و در این زمان
اعمال آنها (ارک) مینامید و عرب کهندز را قهندز خوانده است
در هنگامیکه فرمان سرهنگ سواران خاصه اجرا میشد از طرف
دیگر کهن دژ دسته مردان مسلح پدیدار شدند که پیشاپیش آنها یکنفر
از خواجه سرایان سواره میآمد و همینکه به جرگه های پاسبانان میرسید
همگی صف کشیده بر او سلام میدادند و تا چشم دوسر کرده جوان بر آن
خواجه سرا افتاد هر دو یکر زبان فریاد کردند - عاشوربان عاشوربان ا...
و بسمت او اسب تاختند

آری این عاشور بان، خواجه سرای کلدانی بود که برخواجه سرایان قصر شهنشاهی ریاست داشت و اینک از جانب ملکه پوران دخت مأمور شده بود بیرون آمده از کم و کیف وقایع بپرسد و بداند که سبب این همه سببگامی چیست ؟

بیره زنان بی نوا که در هرسوی ولایت آثار تشویش و انقلاب را معاینه میکردند گرفتار هراسی بی پایان گشته نمیدانستند تکلیف آنها چه خواهد بود

چون مکرر با این گونه وقایع در چند سال اخیر مصادف شده و عثقت بودند که انقلابات ناگهانی علامت تغییر پادشاه میباشد چند بار هم اتفاق افتاده بود که نثاره زنها بوظیفه خود رفتار کرده بودند زیرا هنوز کسی بآنها اخطاری ننموده بود اما همینکه طرفداران دسته مهاجم وارد قصر میشدند آن بیچارگان را بدون کناهی از فراز نثاره خانه بزمیر می افکندند و مدعی بودند که اینها با کوفتن بیره اهالی تیسفون را بمخالفت برانگیخته اند - بالجمله نجارب نلخ گذشته رفیقان نثاره زن ما را مردد نگه داشته بود اما در این ضمن ها آفتاب برآمد و دیگر وقت آن خدمت طلبی شده بیره گران سرگردان و هراسان از بالا فرود آمدند

رفیق تو زن ما گویا مردی در قیافه مبدل بود زیرا بمجردی که اسباب کارش را در انبار نثاره خانه گذارد بیرون جسته با سرعت خود را به بستونی که در طرف چپ انبار واقع بود رسانیده کلیدی را که درست داشت بسوراخ فرو برده بعد از چند پیچ و تاب صدای افتادن يك میله

آهنی برخاسته در باز شد - این اطاق که مخصوص پاسبانان شب بناگشته
محوطه گردی است که سمت راست آن تخت خوابی از لیفه خرما با يك
کرسی از همان جنس قرار ده اند

اثاثیه دیگر آن عبارت است از يك کوزه سفالین و لیوانی لعابدار
بانقش های برجسته ساخت آذربایگان که روی میزی عبارت از سکوی آجری
کوتاه که يك و جب بلندی دار نهاده اند. پهلوی يك یا بهستبری که سقف
خرابی دار اطاق از طرف بیرون روی آن قرار داشت صندوقی از چوب
فوفل یا منبت کاری بسیار قشنگی دیده میشد که طبعاً نسبت بسایر اشیاء
این اطاق و صله ناهم رنگی بود.

رفیق نیز ما جلو آن صندوق رفته با کلیدی که داشت کلون
آهنی آنرا که در اندرون صندوق بود کشوده سرش را برداشت و بشچه ای
را که از پارچه مشهور شوشتی دیده میشد باز کرده جامه از تن بیرون
کشیده پیراهنی از حریر مروری پوشید و روی آن جامه زرینت کار بلخ
که از زیر گلو تا بالای زانو را میگرفت برتن کرده زیر جامه ای برپا
کشید که پاچه تنک آن با بندی از ابرشم جمع شده ساق پارا می فشرد
و با بندی از گلابتون بسته میشد - بر بالای آن قبائی که ناسینه باز بود
از شال کرمان برتن پوشید - آستین های این قبا چاکدار بود با تکه
هائی از طلا که بشکل ساچمه سری بود و در مادگی هائی از قبطان ابریشمین
سرخ بند میگشت و دامن آن تا زانو را می گرفت . پارچه آن نیز
دربا بود .